

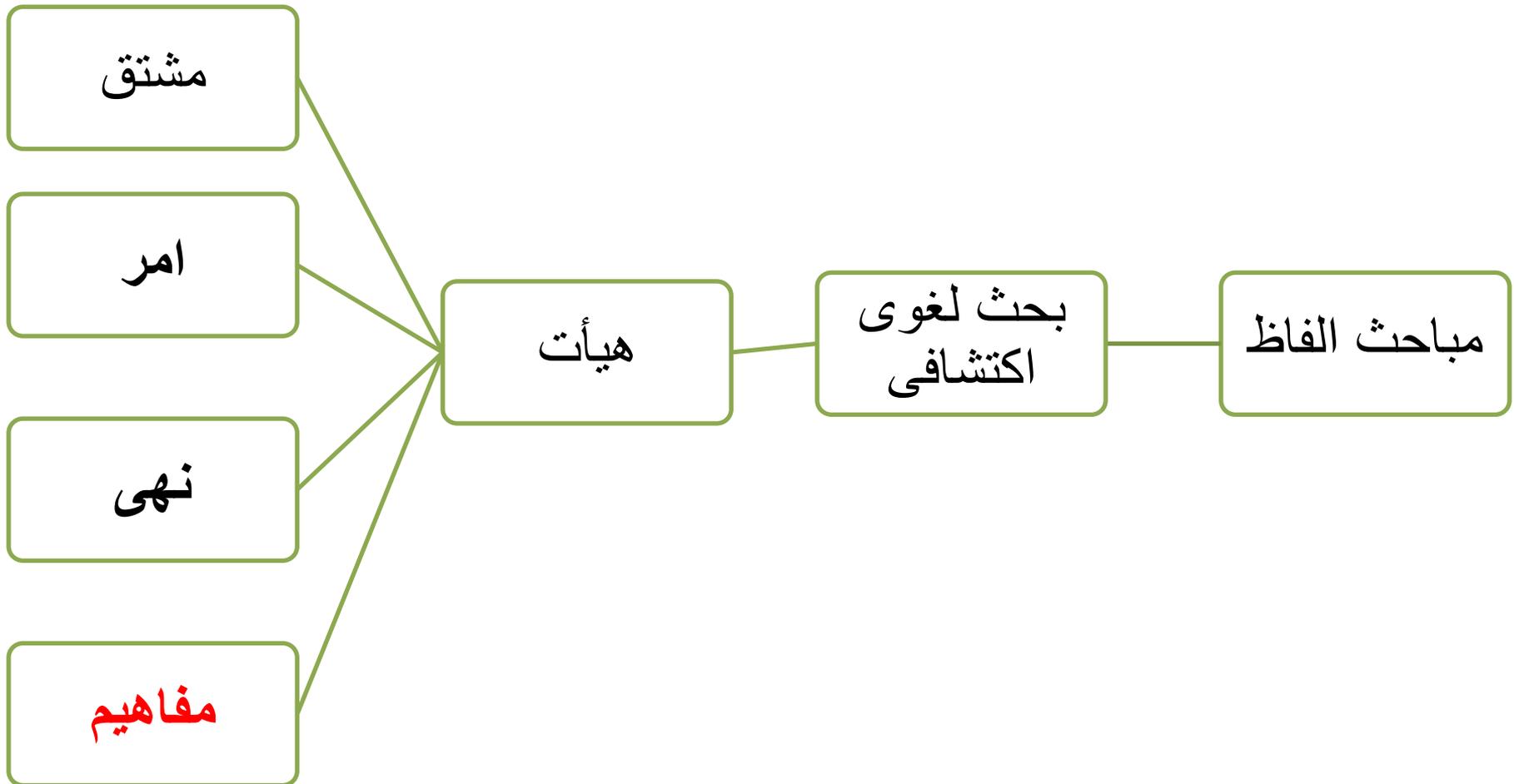
# علم أصول الفقه

٧٢

مفاهيم ١-١٢-٩٥

دراسات الأستاذ:  
مهدي الهادي الطهراني

## ۲- تفاوت کار اصولی و لغوی در بحث الفاظ



## تعريف المفهوم

المفهوم

مدلول التزامي للكلام

كل مدلولٍ التزاميٍّ

لا يعتبر مفهوماً  
بالمصطلح الاصولي.

## تعريف المفهوم

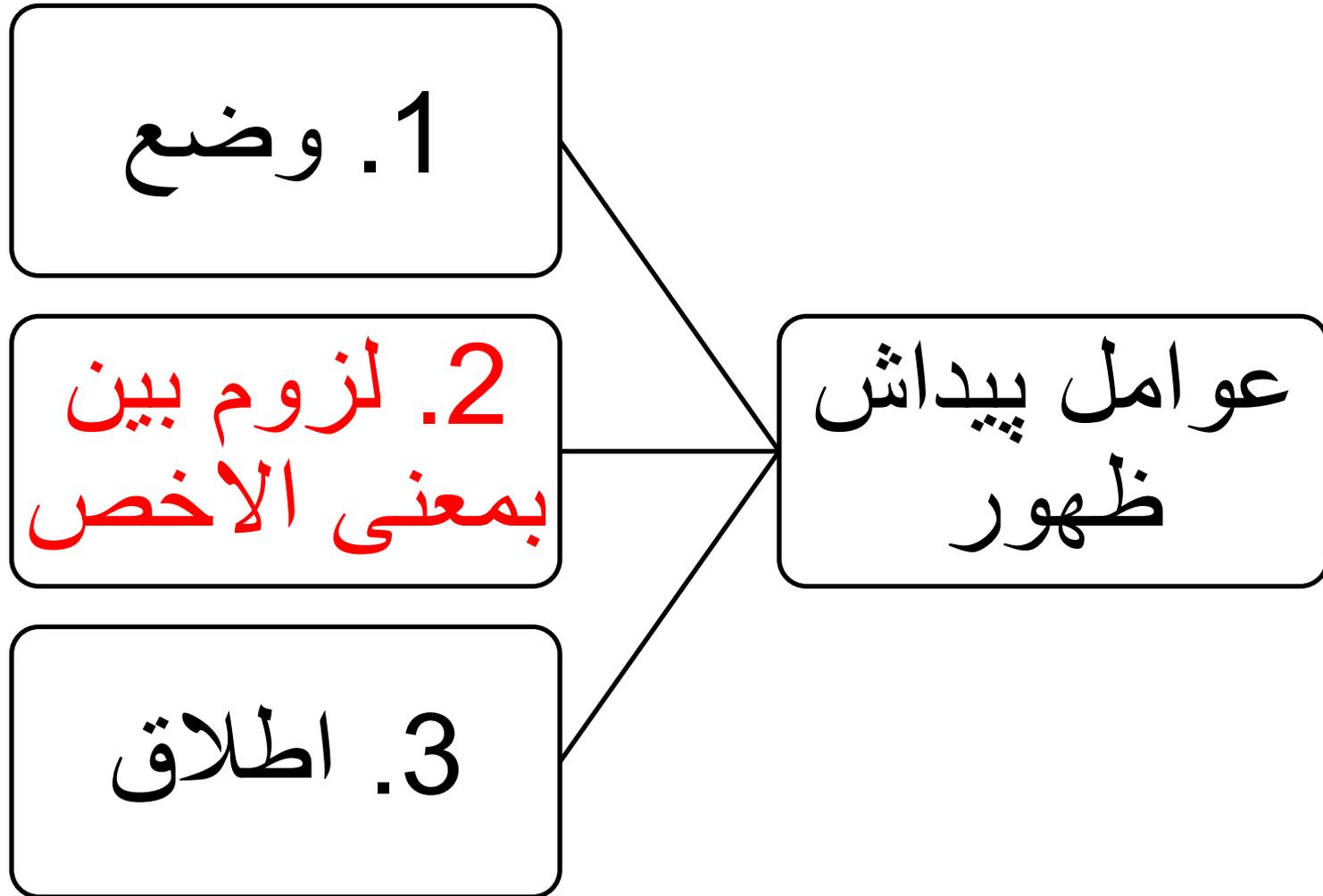
- وقد ذكر المحقق النائيني رحمه الله بهذا الصدد: أن المفهوم هو اللازم البين مطلقاً، أو اللازم البين بالمعنى الأخصّ في مصطلح المناطقة «١».

## تعريف المفهوم

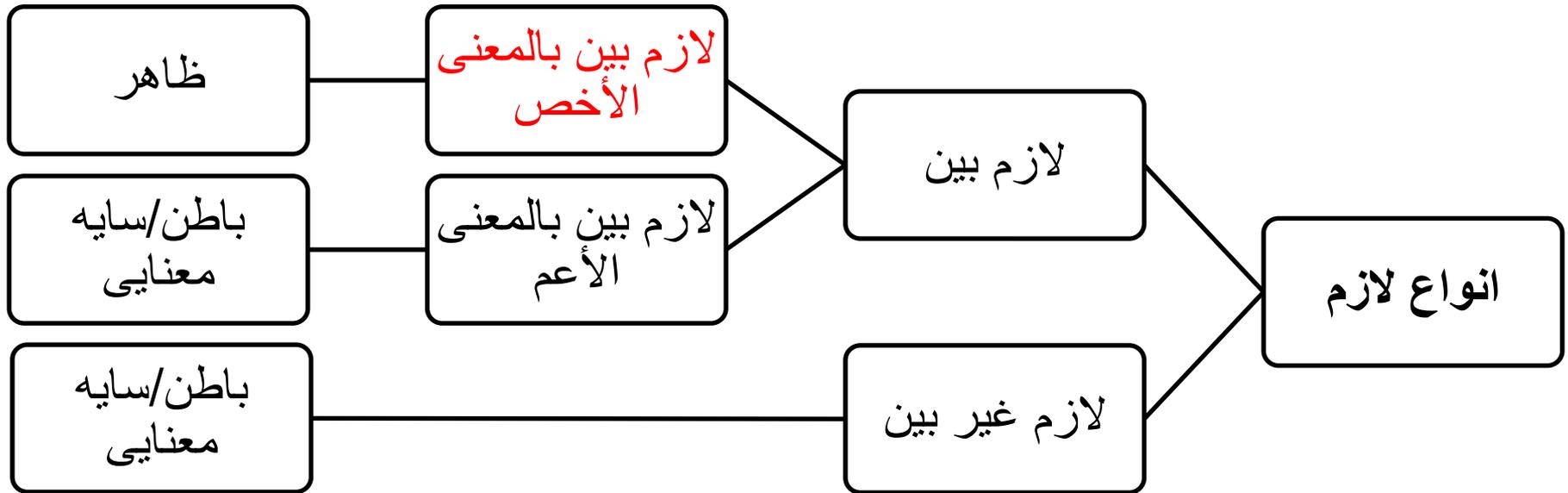
- الوجه الأول - ما ذكره المحقق النائيني (قده) على ما في تقارير بحثه و حاصله:
- انَّ المفهوم عبارة عن المدلول الالتزامي فيما إذا كان اللازم بيّناً بالمعنى الأخص، أي يكون مجرد تصور المدلول المطابق كافيّاً لتصوره، و من هنا لا يكون وجوب المقدمة المستفاد من دليل وجوب ذي المقدمة من المفاهيم إذ مجرد تصور وجوب ذي المقدمة لا يستدعي تصور وجوب المقدمة «١».

## تعريف المفهوم

- المراد من المنطوق: هو ما دلّ عليه الجملة التركيبية بالدلالة المطابقيّة، و المراد من المفهوم: هو ما دلت عليه الجملة التركيبية بالدلالة الالتزامية بالمعنى الأخصّ. فما لم يكن مدلولاً مطابقياً للجملة و لا مدلولاً التزامياً بالمعنى الأخصّ، لا يكون من المنطوق و المفهوم، سواء قلنا: بأنه مدلول اللفظ كما قيل في مثل دلالة لإشارة أو قلنا: بأنه خارج عن مدلول اللفظ و كان من اللازم بالمعنى الأعمّ. فما يظهر من بعض من إدراج مثل دلالة الإشارة في المنطوق فاسد. كما ان ما يظهر من بعض من إدراجها في المفهوم فاسد أيضا



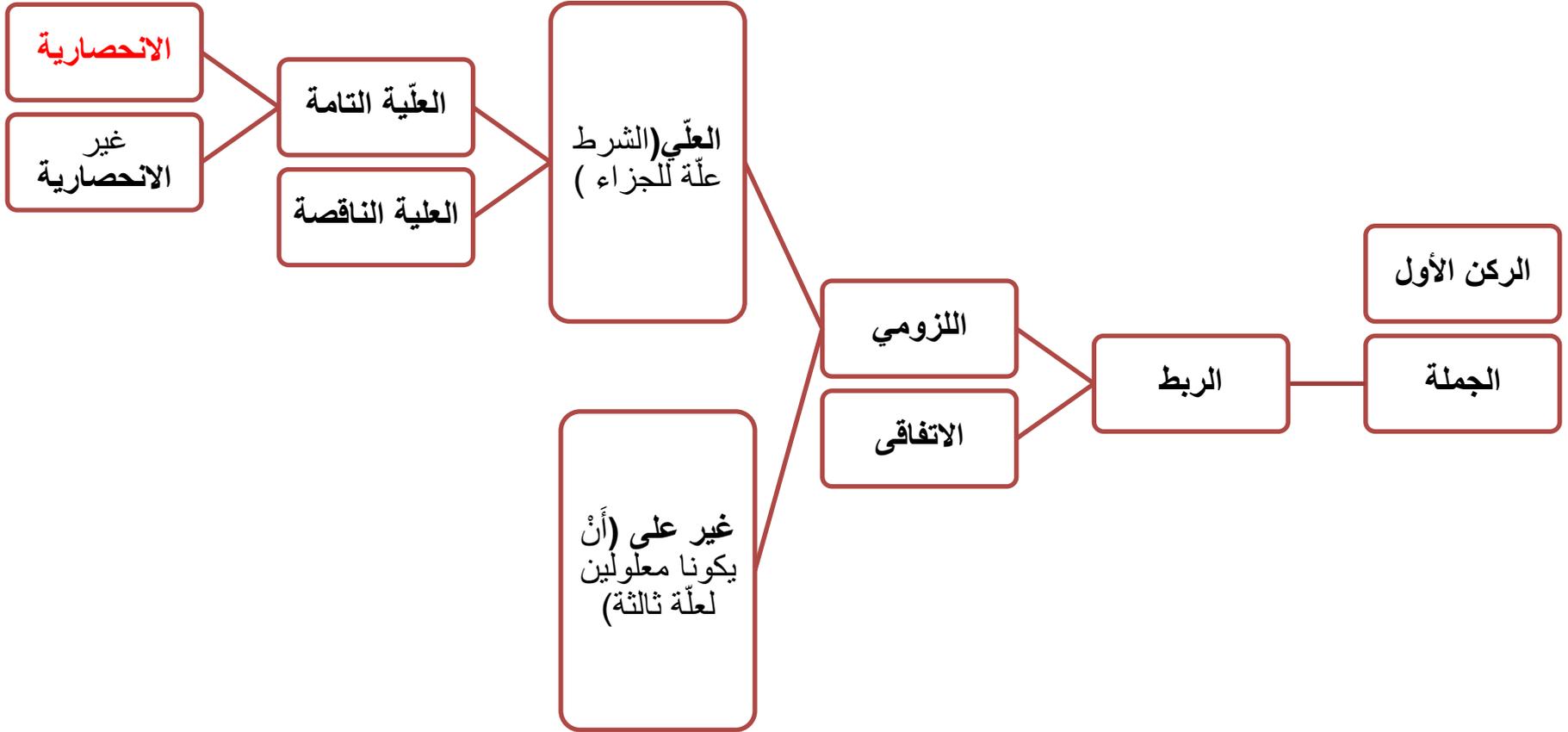
# لزوم یکی از مناشیء ظهور



## تعريف المفهوم



# ضابطة الدلالة على المفهوم



النوع

الشخص

الحكم

## مفهوم کلی و مفهوم جزئی

- مفهوم کلی و مفهوم جزئی
- حکمی که در ناحیه مفهوم مخالفت نفی می شود، گاهی شخص همان حکمی است که در ناحیه منطوق است و گاهی سنخ آن حکمی است که در ناحیه منطوق است نه شخص او.

## مفهوم کلی و مفهوم جزئی

- مثالی که بارها در بحث ذکر کردیم: «الماء إذا بلغ قدر کر لا ینجسه شیء». منطوق این عبارت یک حکمی را برای یک موضوعی ثابت می‌کند. «الماء الکر» موضوع است و حکم آن «لا ینجسه شیء» که اصطلاحاً در کتاب طهارت به این حکم، اعتصام می‌گوییم و چیزی که با ملاقات نجس، متنجس نمی‌شود، به آن معتصم می‌گوییم.

## مفهوم کلی و مفهوم جزئی

- گاهی می‌خواهیم بگوییم این اعتصام برای آب کر ثابت شده است به گونه‌ای که اگر این موضوع نباشد، یعنی آب، کر نباشد، این اعتصامی که برای آب کر ثابت است، نخواهد بود. در اینجا می‌گویند شخص حکم یعنی همان اعتصامی که برای این موضوع خاص هست، به انتفاء این موضوع همان اعتصام منتفی است.

## مفهوم کلی و مفهوم جزئی

- گاهی می‌خواهیم بگوییم اگر آب به اندازه کر نباشد، اصلاً اعتصامی نیست؛ نه این اعتصام خاص و نه هیچ اعتصام دیگری؛ یعنی اعتصام مطلقاً منتفی است. در اینجا می‌گویند سنخ حکم منتفی است نه شخص. اصولی‌ها به آن انتفاء نوع اول که شخص حکم ملاحظه شود، مفهوم جزئی می‌گویند به این نوع دوم که سنخ حکم ملاحظه شود، مفهوم کلی می‌گویند.

## مفهوم کلی و مفهوم جزئی

- مورد توجه اصولی‌ها در بحث اصول، مفهوم کلی است. مفهوم جزئی اصلاً جای بحث ندارد. هر حکمی که برای هر موضوعی ثابت است، به انتفاء آن موضوع، شخص این حکم منتفی است. آنچه مثلاً در مفهوم شرط مطرح است این است که آیا جملة «الماء إذا بلغ قدر کر لا ینجسه شیء» دلالت دارد که اگر آبی به اندازه کر نبود، این آب معتصم نیست. حال می‌خواهد هر آبی باشد؛ مثلاً آب چاه باشد، آب باران باشد، یک کاسه آب باشد یا چشمه باشد؛ وگرنه این مقدار مسلم است که اگر آب کر نباشد، اعتصامی که برای آب کر ثابت است، وجود ندارد.

## مفهوم کلی و مفهوم جزئی

- اصلاً جملة شرطیه هم که نباشد، این مطلب صادق است؛ یعنی حتی اگر به صورت یک گزاره خبری بود مثل «الماء الکر معتصم» با انتفاء موضوع، شخص حکم منتفی بود. اینکه در لسان اصولی‌ها معروف است که جملة وصفیه مفهوم ندارد، یعنی مفهوم کلی ندارد و گرنه مفهوم جزئی حتی در جملة لقبیه هم هست؛ یعنی وقتی شما می‌گویید «أکرّم زیداً» زید که نباشد این اکرامی که برای زید ثابت است، وجود نخواهد داشت؛ هرچند ممکن است هزاران اکرام دیگر برای افراد دیگر باشند؛ اما آن اکرام‌ها با این اکرامی که برای زید ثابت است در سنخ مشترک‌اند نه در شخص.

## مفهوم کلی و مفهوم جزئی

- اگر این طوری بحث را توضیح دادیم، آن وقت معلوم می شود که چرا اصولی ها روی برخی ترکیبات خاص دست گذاشتند و بحث مفهوم را در مطلق ترکیبات مطرح نکردند؛ مثلاً نمی گویند آیا جملة اسمیه مفهوم دارد یا نه؟ آیا جملة فعلیه مفهوم دارد یا نه؟ چون یک قسمت هایی به نظرشان واضح بوده است که اینها اصلاً مفهوم به معنای مفهوم کلی ندارند. برایشان واضح بوده است که «ضرب زید» معنایش این نیست که کس دیگری نزده است. ممکن است «ضرب عمر»، «ضرب بکر» و صدها ضرب دیگر هم در آنجا صدق کند.

## مفهوم کلی و مفهوم جزئی

- اگر در مفهوم مخالفت شخص حکم منتفی شود، می شود مفهوم جزئی و اگر سنخ حکم منتفی شود، می شود مفهوم کلی. این شخص حکم که در اینجا می گوئیم و در آثار اصولی هم گفته شده است، نباید با اصطلاح شخص حکم در جای دیگر، خلط شود.

## مفهوم کلی و مفهوم جزئی

- برای توضیح این مثال را در نظر بگیرید. اگر بگوییم «زید يجب إكرامه»، اینجا یک موضوع (زید) و یک حکم (يجب إكرامه) وجود دارد. با انتفاع این موضوع، قطعاً حکم منتفی است. همانی که در منطق از آن به «سالبه به انتفاع موضوع» تعبیر می‌شود. این مطلب یک امر عقلی است؛ زیرا حکم بدون موضوع معنادار نیست. این مقدار انتفاء یعنی انتفاء حکم به انتفاع موضوع به نحو کلی و در فرضی که اصلاً هیچ موضوعی نباشد، عقلی است. اصلاً تابع لفظ نیست.

## مفهوم کلی و مفهوم جزئی

- اما اگر همین «زید يجب إكرامه» در قالب «إن جاء زید يجب إكرامه أو فأكرمه» بیان شد، در اینجا می‌گوییم زید به همراه یک خصوصیت آمدن یک حکمی دارد و آن، وجوب اكرام است. پرواضح است که اگر اصلاً زیدی نباشد، وجوب اكرامی هم نخواهد بود؛ اما اگر زید باشد ولی آن خصوصیت یعنی آمدن تحقق پیدا نکرده باشد و هیچ خصوصیتی دیگر هم در کار نباشد که احتمال دهیم با آن خصوصیت اكرام زید واجب می‌شود، در این فرض از جمله «إن جاء زید فأكرمه» استفاده می‌کنیم که زید تنها اكرامش واجب نیست، بلکه زید با این خصوصیت اكرامش واجب است.

## مفهوم کلی و مفهوم جزئی

- وقتی می‌گوییم مفهوم جزئی مقصودمان این انتفاء است نه آن انتفاء حکم به انتفاء موضوع که مدلول عقل بود. این مقدار از برداشت در حوزه ظهور است و با لفظ و ساختار بیان ارتباط پیدا می‌کند. حکمت تکلم اقتضا می‌کند که وقتی متکلم خصوصیت آمدن را در نظر می‌گیرد، این خصوصیت دخالتی در حکمش داشته باشد. اگر دخالتی نداشته باشد و این خصوصیت را در نظر بگیرد، خلاف حکمت تکلم است و به جهت همین حکمت تکلم، چنین ظهوری در این نوع ساختار بیانی (جمله شرطیه) شکل می‌گیرد.

## مفهوم کلی و مفهوم جزئی

- بعضی از اصولی‌ها بین این دو انتفاء خلط کرده و گفته اند مفهوم یا جزئی است یا کلی و جزئی آنجا است که شخص حکم منتفی می‌شود.
- آنگاه در تبیین شخص حکم آن انتفاء عقلی را مطرح کردند.
- مرحوم آقای خویی گفته‌اند اینکه اصلاً زیدی نباشد، وجوب اکرامی هم نیست، یک حکم عقلی است.

## مفهوم کلی و مفهوم جزئی

- با این توضیح معلوم شد که درست هم فرمودند. ولی بعضی ها تصور کردن که بحث مفهوم حداقل در بعضی از فروض، بحث عقلی است. به همین دلیل این مورد را از دایرة مفهوم خارج نکردند.
- ما از اول مفهوم را طوری تفسیر کردیم که فقط به دایرة ظواهر و الفاظ اختصاص پیدا می کند. این تفسیر ما با آنچه در اصول به صورت تاریخی رخ داده است، هم سازگار است؛ زیرا جایگاهی که بحث مفهوم از ابتدا در مباحث اصولی داشته است، همین قسمت مباحث الفاظ بوده است.

## مفهوم کلی و مفهوم جزئی

- این طور نبوده که اصولی ها مفهوم را در مباحث عقلی مطرح کرده باشند و ما خودمان بخواهیم به گونه ای مفهوم را تفسیر کنیم که جایگاهش مباحث الفاظ باشد؛ بنابراین باید مفهوم به این معنایی که ما مطرح می کنیم در ذهنشان بوده باشد و وقتی ما این معیار خودمان را در نظر می گیریم، تمام بحث های گذشتگان در مفهوم شرط و وصف و غیره معنادار می شود.

## مفهوم کلی و مفهوم جزئی

- البته ممکن است بعضی جاها در مقام اثبات مفهوم به خطا از دایرة ظهور خارج شده و وارد دایرة مباحث عقلی شده باشند. ولی آنها خودشان از اول می دانستند که آن بحث، عقلی است و با التفات بحث مفهوم را به بحث عقلی کشانده باشند، بلکه توجه نداشتند به اینکه اگر بحث از این حد خارج شود، دیگر بحث لفظی نیست؛ بنابراین اگر در بحث مفهوم از حوزه لفظ و دلالت خارج شدیم، دیگر از بحث مفهوم خارج شده ایم.

## مفهوم کلی و مفهوم جزئی

- اشکال ندارد کسی اسم این را هم مفهوم بگذارد. بحث ما سر اسم نیست؛ اما آن مفهومی که از نحوه بحث اصولی‌ها معلوم می‌شود، در حوزه الفاظ و ظهورات است. اگر اسم آن انتفاء عقلی را مفهوم جزئی بگذارید، این دو مفهوم ناشی از ظهور (جزئی و کلی) نسبت به آن، مفهوم کلی هستند.

## مفهوم کلی و مفهوم جزئی

- اگر به این مفهوم جزئی ناشی از ظهور می‌گوییم جزئی، در مقابل آن مفهوم کلی ناشی از ظهور است؛ به تعبیر دیگر اگر به حکم منتفی شده در انتفاء عقلی «شخص حکم» بگویید، این حکم منتفی شده در مفهوم جزئی ناشی از ظهور در مقایسه با آن «سنخ حکم» است و در مقایسه با آن حکم منتفی شده در مفهوم کلی ناشی از ظهور «شخص حکم» تلقی می‌شود.

## مفهوم کلی و مفهوم جزئی

- وقتی به مشهور اصولی‌ها نگاه می‌کنیم می‌بینیم که می‌گویند جمله شرطیه مفهوم دارد ولی جمله وصفیه مفهوم ندارد. با دقت درمی‌یابیم که جمله شرط و وصف هر دو آن مفهوم به معنای مفهوم جزئی ناشی از ظهور را دارند و آنچه ممکن شرط داشته باشد و وصف نداشته باشد، همان مفهوم کلی ناشی از ظهور است. پس معلوم می‌شود که بحثشان در مفهوم ناظر به همین مفهوم کلی ناشی از ظهور بوده است.

## مفهوم كلي و مفهوم جزئي

- . جملة معروف «ثبّت العرش ثم أنقش» ناظر به همین نکته است.

## مفهوم کلی و مفهوم جزئی

- به همین دلیل این بحث یک بحث منطقی به حساب می آید و می دانیم منطقی کار اصلی اش با مفاهیم است با الفاظ کاری ندارد. اگر هم گاهی بحث های مرتبط با لفظ دارد، استطرادی است.
- نحوه بیانش به صورت انشاء باشد (فأکرمه) یا اخبار (يجب إكرامه) در بحث ما فرقی نمی کند.